



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و شصت و دوم





آقای فرهاد از بهبهان



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور
فرهاد هستم از بهبهان

علتی بدتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

به طور کامل زنده شدن به او، دست ما نیست. ما فقط باید کار کنیم، این که با هشیاری جسمی حدس می‌زنیم که تعهد من کامل است، سست یا محکم است، یا از دیگران بهتر است، این حدسیات مضر است. ما فقط باید کار کنیم. موقعی تصمیم می‌گیریم هر جور شده مرکزمان را عدم نگه داریم، یک دفعه می‌بینیم که خشمگین شدیم، رنجیدیم، توقع پیدا کردیم، حالمان عوض شد، ناامید بشویم، بترسیم یا بگوییم این راه کار نمی‌کند، یا هر چیز دیگری که من ذهنی می‌گوید، این‌ها مضر است، باید قطع بشود.

شما باید آگاه بشوید که نمی‌توانید (با من ذهنی) تعهد کامل داشته باشید، تعهد کامل (با من ذهنی) اصلاً وجود ندارد. ما سعی‌مان را می‌کنیم که به مرکز عدم، متعهد بشویم. معنی‌اش این است که ما سعی خواهیم کرد، هشیارانه در اطراف اتفاق این لحظه، همیشه فضا باز کنیم و متعهد به عدم باشیم ولی تعهد مرتب خواهد شکست.

آنکه سازد در دلت مکر و قیاس
آتشی داند زدن اندر پلاس
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۱۷

همان خدایی که با طرح خودش تو را با چیزهای این جهانی هم هویت کرده و دلت را از دردها و کینه ها پر کرده و تو گرفتار من ذهنی شده‌ای، همان خدا در زمانی که خودش تشخیص می‌دهد اگر ما اجازه دهیم و تسلیم شویم از این دردها و کینه ها و من ذهنی رها می‌کند. آتشی بر این به اصطلاح مولانا علت و بیماری که در مرکز همه انسان هاست و ایجاد درد می‌کند و دائماً ما را به سوی مرگی می‌کشد می‌زند و می‌سوزاند.

گر نبودت این آنایی کینه گش
کی زدی بر ما چنین اقبال خوش
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۳۲

اگر این من ذهنی و اشتباهات نباشد و این دردها به ما فشار نیاورند چگونه ما متوجه شویم که درد داریم و باید روی خودمان کار کنیم. پس اگر زندگی عیبی را که در ما وجود دارد به ما نشان داد، نباید ناامید شد و ناله و شکایت کرد باید خدا را شکر کنیم که خدا چنین اقبال و خوشبختی به ما داده که بتوانیم عیب و اشتباه خودمان را ببینیم.

اشتباهی و گمانی در درون
رحمت حق است بهر رهنمون
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۰۴

هر اشتباهی که ما در من ذهنی مرتکب می‌شویم و هر فکری که با من ذهنی می‌کنیم این رحمتی است از طرف خداوند برای هدایت ما، که هنوز من ذهنی داری و باید روی خودت کار کنی، هر لحظه ناظر فکرها و اعمال خودمان هستیم. من ذهنی یعنی فکر بدون ناظر.

تیغ حُلْم از تیغ آهن تیزتر
 بَل ز صَد لشکر ظَفَر انگیزتر
 مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۸۹

تیغ فضاگشایی و تسلیم و گشودن فضا در برابر خشم و عصبانیت و واکنش دیگران، از تیغ واکنش و جواب دادن با خشم و عصبانیت متقابل، تیزتر است، و مولانا در اینجا تأثیر فضاگشایی و صبر را به ما می‌گوید که در برابر سرکگی من های ذهنی و ایجاد درد باید شکر که همان محبت و بی‌واکنشی و فضاگشایی است را اضافه کنیم.

شرط تسلیم است نه کار دراز
سود نبود در ضلالت تُرکتاز
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

این لحظه را با صبر و رضا و تسلیم شروع می‌کنم. در مقابل اتفاقات که زندگی و قضا به وجود می‌آورد مقاومت نمی‌کنم. اگر در برابر اتفاقات مقاومت کنم از جنس اتفاق می‌شوم و در ضلالت و تاریکی ذهن دست و پا زدن، سودی ندارد.

وین نَفَس جان‌های ما را همچنان
اندک اندک دزدَد از حبس جهان
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸۱

خداوند در این لحظه حاضر و ناظر ماست و کار خدا طبق یک برنامه خاص و منحصر به فردی روی ما پیاده می‌شود، و روی هر انسانی مطابق مرکزش کار می‌کند و او را اندک اندک از حبس من‌های ذهنی و دردها، اگر اجازه دهد و تسلیم شود رها می‌کند.

چون شوم آلوده، باز آنجا روم
سوی اصل اصل پاکی‌ها روم

دلّق چرکین بر کنم آنجا ز سر
خلعت پاکم دهد بار دگر

کار او این است و کار من همین
عالم‌آرایست ربّ العالمین

گر نبودی این پلیدی‌های ما
کی بدی این بارنامه آب را
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۰۶ تا ۲۰۹ -

اگر من به جهت مقاومت و قضاوت و همانیدگی مرکز مألوده شد و به سوی من ذهنی رفتیم، دوباره آگاهانه و با صبر و پذیرش سوی اصل پاکی ها که خدا و زندگی است می‌روم. و دلچ چرکین من ذهنی که در مرکز پوشیده شده در می‌آورم، و خدا بار دیگر جامه پاکیزه‌یی بر من می‌بخشد.

کار خداوند همین است که من را با اشتباهات و عیب‌هایم آشنا کند، و کار من هم این است که بپذیرم و صبر کنم و ناظر و حاضر باشم و با درد هشیارانه خودم را از عیب‌ها پاک کنم، خداوند عالم آرایست. اگر ما این آلودگی‌ها را نداشتیم کی ممکن بود که متوجه شویم که عیب و نقص داریم تا خودمان را پاک و از من ذهنی رها کنیم.

و در آخر نکته طلایی و کلیدی رو می‌گوییم که:
 اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند اتفاقات برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می‌افتند.

-فرهاد از بهبهان-



خانم مهردادخت از چالوس



به نام خدا و با عرض سلام و ارادت خدمت شما پدر بزرگوار و همه عزیزان.

مناجاتی با جان جانان

مولانای عزیز مناجات بسیار زیبایی با جان جانان نمودند که در واقع حرف دل همه ما جهانیان هست. ایشان فرمودند: جانا تو نخست ذوق نوشیدن این شراب ناب فضای یکتایی را در ما ایجاد کن، چون تا زمانی که ما اسیر من ذهنی مان باشیم، ذوق نوشیدن شراب حاصل از آفلین این جهان را داریم، اما به محض اینکه عنایت و جذبه تو ناگهان می رسد و ما را به سوی خود می کشاند، چنان ذوق و علاقه ای در ما ایجاد می شود که نمی توانیم از آن شراب نابت دست برداریم، بلکه تلاش می کنیم برای بهره مند شدن هر چه بیشتر از این شراب بیشتر هم فضاگشایی کنیم و تسلیم تو باشیم. پس ای جان جانان پیوسته این شراب نابت را به ما برسان و سرانجام ما را از آن سیراب کن، و جاودانه ساز، آن وقت ما هم مدام آن شراب را نثار جهانیان می کنیم.

از مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳
جانا نخست ما را مرد مدام گردان
وآنکه مدام در ده، ما را مدام گردان

تا زمانی که ما با من ذهنی بخواهیم فکر و خدمتی بکنیم مفید و موثر نخواهد بود، و هیچ دردی را دوا نخواهد کرد. تو خودت ما را از مرکز عدم به وجود آوردی و روح خودت را در ما دمیدی، بعد ما در این جهان همانیده شدیم. حالا هم خودت کار را تمام کن و ما را از این زندان دنیا نجات بخش و زنجیر همانیدگی ها را از دست و پای ما باز کن، ما بدون عنایت تو قادر به این کار نیستیم.

از ما و خدمت ما چیزی نیاید ای جان
 هم تو بنا نهادی، هم تو تمام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

ما از روز ازل در دارالسلام یا بهشت بودیم، یعنی مرکزمان پاک و عدم بود. بعد از آمدن به این جهان ما را وارد جهنم من ذهنی، که یک خانه پر از درد و ملامت هست کردی. پس حالا این دارالملام ما را دوباره به دارالسلام و بهشت تبدیل کن، چون تا وقتی که به این ملامت کردن و درد ساختن ادامه دهیم، در جهنم خود می‌سوزیم و بهشت تو را نخواهیم دید.

دارالسلام ما را، دارُ الملام کردی
 دارالسلام ما را، دارالسلام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

هرچند این راه رسیدن به بی نهایت تو و زنده شدن به تو از نظر من ذهنی ما خیلی طولانی و بعید هست، چون مرتب با فکرهای پی در پی به بیراهه می‌رود و بیشتر در خواب ذهن می‌ماند، اما تو آن فضل و بخشش بی نهایت خودت را نصیبمان کن و به خاطر این ذوق همیشه نوشیدن شرابت، این راه را برایمان دو قدم و نزدیک کن.

این راه بی نهایت گر دور و گر دراز است
 از فضل بی نهایت بر ما دو گام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

جانا ما فعلاً اسیر این من ذهنی و افکاری که تولید می کند هستیم. این نفس اماره امیر ما شده و با فرمان او ما به سوهای مختلف کشیده می شویم. از تو در خواست می کنیم که ما را امیر و حاکم این نفس اماره کن و او را غلام ما گردان، آن وقت اختیار افکارمان در دستمان می افتد و ذهن ما می تواند خالی شود و فکرهای خلاق تو در آن جاری شود، پس ما ذهنمان را خاموش می کنیم تا تو خالق افکار و بیانات ما شوی.

ما را اسیر کردی، اماره را امیری
 ما را امیر گردان، او را غلام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

تو می خواستی این شراب و دم ایزدی خود را به همه ببخشی، ولی ما که در اسارت من ذهنی افتادیم نتوانستیم
 از این بخشش تو بهره‌ای ببریم و آن را فقط نثار انسان‌های بر گزیده‌ات که مرکزشان را عدم کردند کردی،
 اکنون ما به اشتباه خود پی بردیم و ذوق نوشیدن شرابت را داریم، پس این شراب خود را که هزار جور برکت به
 همراه دارد، چه از طریق خاصانت و چه از طریق مرکزگشوده شده ما نثار همه ما کن.

انعام عام خود را کردی نصیب خاصان
 انعام خاص خود را امروز عام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

خدایا به ما انسان‌ها که یک ذره هوشیاری هستیم، از فضل و کرمات نور آن خورشیدی که ذره ما را به ارتعاش درمی‌آورد، و دنیای تاریک ما را روشن می‌کند عطا کن. و این خورشید درخشان را بر همه رام کن، چون چنین خورشیدی تقسیم ناپذیر است و نور آن تمام ذرات به تله افتاده همانیدگی‌ها را در یک فضای یکتایی گرد می‌آورد.

هر ذره را ز فضل خورشیدی دگر ده
 خورشیدِ فضل خود را بر جمله رام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

ای جان جانان! وقتی ما با ذوق و علاقه و با فضای گشوده شده درون به سویت رو می‌آوریم و تو را عبادت می‌کنیم و از تو درخواست می‌کنیم که عنایتت را شامل حال ما کن، تو هم این دعای ما را چون عسل و شیر به کام ما شیرین و خوش کن، و هرکسی هم که فضای درونش را باز می‌کند و با گشاده دلی آمین می‌گوید او را هم کامروا گردان.

در کام ما دعا را چون شهد و شیر خوش کن
 و آن را که گوید آمین، هم دوستکام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-
 با سپاس فراوان، مهردادخت از چالوس



خانم فرزانه از همدان



با سلام، برداشتی از برنامه ۸۵۸

جانا نخست ما را مرد مُدام گردان
وانگه مُدام در ده، ما را مُدام گردان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

خداوندا مرا از شراب لایزال مست کن و پی‌درپی جام شرابت را بر وجود من بریز و مرا جاودانه کن، تا من به جام شراب تو تبدیل شوم و هر لحظه ارتعاش عشق تو از من به جهان ساطع شود. اگر ما شراب می‌خواهیم حتماً حضور زندگی در مرکز ما لازم است، تا زمانی که مرکز ما پر از همانیدگی باشد ما فقط می‌توانیم از جهان بیرون شراب بگیریم، ما در ذهن گدای زندگی از جهان و تأیید و توجه مردم هستیم، واکنش‌های ما نشانه‌ی نیاز ما به جهان است. خداوندا وقتی من علاقه‌مند به شرابی شدم که از طرف تو می‌آید مرکز عدم را در من ثابت نگه‌دار، تا من مرتب از تو شراب بگیرم تا فضای درونم بی‌نهایت شود و من جاودانه شوم و در این لحظه ابدی ساکن بمانم.

از ما و خدمت ما چیزی نیاید ای جان
هم تو بنا نهادی، هم تو تمام گردان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

بارالها از خدمت من با من ذهنی و فکرهای همانیده چه در می آید؟ وقتی به صورت هشیاری به این جهان آمدم
عدم بودم، تو مرا با چیزها همانیده کردی، ساختمان مرا تو درست کردی و قرار بود که به من فضاگشایی را یاد
بدهی و همانیدگی ها یکی یکی بریزند و من به بی نهایت تو زنده شوم، پس فقط تو می توانی تمام کنی، من بلد
نیستم و نمی توانم، من هر لحظه تسلیم می شوم و اقرار می کنم که نمی دانم تا تو قدم به مرکز من بگذاری و تو
مرا هدایت کنی.

دارُالسَّلام ما را، دارُالمَلام کردی
 دارُالمَلام ما را، دارُالسَّلام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

وقتی ما به این جهان آمدیم مرکز ما بهشت بود و تو بهشت ما را به خانه ملامت تبدیل کردی. ملامت یکی از مهم ترین ابزارهای من ذهنی است و یکی از راههای فرار از پذیرش مسئولیت است و یک روش غلط و غیرمؤثر برای فرار از دردهاست.

ما اشتباهاتمان را درست نمی کنیم و دروغ می گوئیم و من ذهنی را ادامه می دهیم، ملامت من ذهنی را قوی تر می کند، من ذهنی فقط با ملامت کردن می تواند به زندگی خودش ادامه بدهد، من ذهنی می گوید من در به وجود آمدن مسائل و مشکلات هیچ سهمی ندارم، باید بدانیم من ذهنی با این ابزار قوی یعنی ملامت ما را ناتوان خواهد کرد. باید قبل از هر عملی زیر بار مسئولیت برویم و بپذیریم که هر بلایی سر ما آمده تقصیر خودمان است. خدایا من دیگر فهمیدم که دارالملام درست کردم تو این خانه ملامت را دوباره به بهشت تبدیل کن. من متوجه شدم که مهم تر از هر کاری درست کردن خودم است و از همه امکانات و رویدادها استفاده می کنم برای اینکه عیبهای خودم را پیدا کنم و زیر بار می روم و اقرار می کنم که اشتباه کردم و می خواهم آنها را اصلاح کنم.

این راه بی‌نهایت گر دور و گر دراز است
از فضل بی‌نهایت بر ما دو گام گردان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

تا زمانی که ما از یک فکر همانیده به یک فکر همانیده دیگر می‌پریم و نمی‌خواهیم خودمان را کوچک کنیم و کاری نمی‌کنیم که مورد جذبۀ زندگی قرار بگیریم و حس نیاز به زندگی نمی‌کنیم راه ما بی‌نهایت طولانی است. علت اینکه راه بشر بی‌نهایت شده این است که هنوز می‌خواهد با ذهنش مسائلش را حل کند و روز به روز به مسائلش اضافه می‌شود. انسان قرن‌هاست که در فکرها و دردهایش گم شده و با ذهنش می‌خواهد به خدا برسد.

خداوندا از فضل تو و دانش تو که بی‌نهایت است می‌تواند این راه بی‌نهایت دو قدم شود، قدم اول این است که تو قدم به مرکز من بگذاری و به من این شناسایی را بدهی که من، من ذهنی نیستم. قدم دوم اینکه فضا را باز کنی که در این صورت ذهن شرطی شده من دیگر بلند نخواهد شد، پس تبدیل ما با دو قدم امکان پذیر است.

انعامِ عامِ خود را کردی نصیبِ خاصان
 انعامِ خاصِ خود را امروز عام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

زندگی می‌خواهد لطفش را، شادی‌اش را و خلاقیتش را به همه انسان‌ها هدیه کند، او می‌خواهد مرکز همه انسان‌ها عدم باشد، این بخشش عام است اما فعلاً نصیبِ خاصان شده است. مولانا می‌گوید، این بخشش می‌تواند عام باشد، اگر همه انسان‌ها متوجه شوند که باید فضاگشایی کنند و او را به زندگیشان بیاورند و من ذهنی را از مرکزشان بردارند. ما در هر وضعیتی هستیم باید این موضوع را تشخیص بدهیم که مرکز ما جز عدم چیز دیگری نباید باشد.

هر ذره را ز فضل، خورشیدی دگر ده
 خورشید فضل خود را بر جمله رام گردان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

ما چه چیز هستیم؟ ما هشیاری هستیم، ذره بی فرم هستیم، در من ذهنی ما هشیاری همانیدگی ها را آن برق خورشید می نامیم، که این غلط است.
 اگر فضا را باز کنیم زندگی خاصیت خورشید بودن دیگری به ما می دهد، تا زمانی که ما من ذهنی هستیم خورشید او و فضل او رام ما نیست. وقتی حالت خورشیدی به مرکز ما می آید ما متوجه می شویم که ما تقسیم ناپذیر هستیم یکتا هستیم و می بینیم خورشید فضل ایزدی رام ما می شود و اجازه می دهد که ما از فضل او استفاده کنیم.

در کام ما دعا را چون شَهد و شیر خوش کن
و آن را که گوید آمین، هم دوستکام گردان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳-

چه موقع دعا و طلب ما مثل عسل شیرین می شود؟ موقعی که فضاگشایی می کنیم و زندگی قدم به مرکز ما می گذارد. آمین گفتن یعنی فضا را باز کردن، یعنی تسلیم شدن، هر کسی آمین می گوید فضاگشایی می کند، خدایا او را هم موفق و کامروا کن.

وقتی مرکز ما عدم می شود دعاهاى ما، طاعات ما دیگر از روی وظیفه و اجبار نیست، بلکه مثل شَهد و شیر شیرین است، و هر کسی ما را می بیند فضا را باز می کند، یعنی ارتعاش مرکز ما روی مراکز انسان های دیگر از طریق قرین اثر می گذارد، و آنها هم آمین می گویند. در واقع این ما نیستیم که دعا می کنیم خود زندگی برای ما دعا می کند و هر کسی فضا را باز می کند عملاً آمین می گوید.

هر جا که این جمال است، داد و ستد حلال است
 و آنجا که ذوالجلال است من دم زدن نتانم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹-

هر جا که جمال زندگی هست یعنی مرکز ما عدم است و ما با دید عدم می بینیم در این صورت هر داد و ستدی حلال است. در حالی که جمال الهی برای ما از طریق دید عدم میسر است ما می توانیم فکر کنیم عمل کنیم و با مردم مَرُوده داشته باشیم. هر لحظه که ما از طریق عدم می بینیم هر کاری حلال است، یعنی در آنجا خدا حاضر است و ما به او زنده هستیم، در غیر این صورت حرام است و مجاز نیست. جایی که خدا باشد من ذهنی نمی تواند حرف بزند، اگر من ذهنی حرف می زند پس خدا آنجا نیست. من ذهنی هر داد و ستدی و هر رابطه‌ای را خراب می کند، پس اگر من ذهنی داریم باید مواظب باشیم.

پس تو را باطن مُصفاً ناشده
 خانه پر از دیو و نَسناس و دَدَه
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۳-

وقتی مرکز ما پر از همانیدگی باشد پس خانه ما هنوز مُصفاً نشده و این همانیدگی‌ها از من ذهنی و دیو است، یعنی بعضی از این‌ها واقعاً الگوهای هستند که اگر به مرکز ما بیایند مثل یک حیوان درنده می‌شویم، گاهی ساده لوح می‌شویم، گاهی مثل روباه زرنگ می‌شویم، گاهی دیو می‌شویم و خدا و الست را کاملاً انکار می‌کنیم و حالت شیطانی‌مان را به نمایش می‌گذاریم و درد ایجاد می‌کنیم. پس با کمک و راهنمایی مولانا و آقای شهبازی عزیز متوجه می‌شویم که انسانی که خانه دلش مُصفاً نشده می‌تواند بسیار خطرناک باشد. پس نتیجه می‌گیریم که انسانِ امروز راهی به جز عشق و عدم کردنِ مرکزش ندارد.

باسپاس فراوان از همه عزیزان 🙏
 فرزانه از همدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com